

ریشه‌های یهودی - مسیحی خدا و شیطان انجیل شیطانی لاوی

علی قهرمانی*

چکیده

شیطانی که لاوی به دنیا معرفی کرد، نه تنها موجودی شریر نیست، بلکه الهه عشق و زاینده روشنایی و نور است. لوسیفر از نگاه وی موجودی است نیکو، قدرتمند و با اوصافی خداگونه که دو بعد مثبت و منفی را همزمان داراست. وجود چنین موجودی با اوصاف متعالی، و در عین حال در حضيض ذلت، گرچه در ابتدا کمی عجیب و غریب می‌نماید، اما برای افراد آشنا به الهیات یهودی - مسیحی، وجود چنین موجودی چندان هم بدیع و غریب نیست. نوشتار حاضر با روش تحلیلی - توصیفی می‌کوشد با مبناشناسی و کاوشی عمیق میان آموزه‌های تورات و انجیل، رد پای چنین موجودی را که در لابه‌لای متون کهن یهود و مسیحیت پنهان شده بیابد.

کلیدواژه‌ها: خدا، شیطان، شیطان‌گرایی، شیطان‌پرستی، کلیسای شیطان، انجیل شیطان، آنتوان لاوی.

مقدمه

برای تقویت جبهه باطل، دست به دامن هر باوری شدند، حتی پرستش شیطان.

سؤال اصلی مقاله عبارت است از: آیا گرایش به پرستش شیطان و خدایان دروغین، مسئله تازه‌ای است؟ و یا باورهای شیطانی موجود، ریشه‌ای تاریخی داشته و در ادیان سابق نیز سبقت دارد؟

سؤال فرعی نیز عبارت است از: باورهای انحرافی به خدا و شیطان در طول تاریخ به چه شکل ظاهر گشته و در جریان‌های شیطانی کنونی چگونه بازنمایی شده‌اند؟

با مراجعه به کتاب‌های تاریخ ادیان و ملل، خواهیم دید در میان اقوام و ملل گوناگون گاهی باور به شیطان، تنه به تنه باور به خدا زده، تا آنجا که شاهدیم در باورهای خرافی مردم، خالقی برای خیر و خالقی برای شر ترسیم شده و گاه خیر و شر جایشان عوض شده، جایگاه خدایان و حتی خدا که در اذهان عمومی نماد و نماینده خوبی و خیر بوده، تبدیل به نماد بدی و بدخواهی، و در برابر، ابلیس و شیاطین، نماد نیک‌اندیشی و بشردوستی می‌گردد.

این تغییر نگرش را در سفر پیدایش تورات نیز می‌توان یافت. مسیحیت هم خالی از نگاه‌های انحرافی نبوده و شیطان مسیحی نیز گاهی قدرت‌هایی عجیب و غریب دارد. دین زرتشت که سابق بر این دو دین است، تأثیر بسزایی در شکل‌گیری نگاه دو قطبی خدای خیر - خدای شر در ادیان بعد از خود و به تبع آن در جریان‌های جدیدتر داشته است.

آنتوان لاوی که از خاندان لاوی‌های یهود است،

جنگ میان خیر و شر مسئله تازه‌ای نیست. وقتی به آموزه‌های روشنگر قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم ریشه‌های آغاز چنین نبردی به ساعات ابتدایی خلقت بشر بازمی‌گردد. بعد از آنکه شیطان در برابر انسان سر تعظیم فرود نیاورد و در برابر امر الهی تکبر ورزید، جایگاه خویش را در بهشت رحمت خدا از دست داد. ابلیس که دیگر نه در ملکوت حق راهی داشت و نه میان فرشتگان مقرب و جاهتی، در برابر عظمت الهی سوگند یاد کرد آدمی را به راه باطل و کفر به آفریدگارش بکشد. بعد از آنکه موفق به اغوا و اخراج آدمی از باغ تکریم الهی شد، عرصه برای فریب انسان از سوی شیطان هموار گردید.

خداوند، آدم را به زمین فرستاد تا خلیفه و جانشین او در زمین باشد و اولین انسان را اولین پیامبر دین توحیدی خود قرار داد. هدف اصلی ادیان، هدایت انسان و راهنمایی او به راه راست است، اما شیطان سوگند خورده بود آرام ننشیند؛ از این رو، بعد از شکل‌گیری جوامع دینی، جریان‌های انحرافی به سرکردگی شیاطین جن و انس فعال شدند؛ آموزه‌های نورانی ادیان را تحریف کردند و مسیر جامعه را به بیراهه کشاندند؛ الهه‌ها و خدایان دروغین ساختند، آیین‌ها و آموزه‌های خرافی برای پرستش آنها ارائه کرده و به جای دین حقیقی به مردم معرفی کردند. این مسئله، ظهور انبیای جدید را ضرورت بخشید و باز همین مسئله در ادیان بعد ادامه یافت. با ظهور دین خاتم، سردمداران این ادیان تحریف‌شده از هر راهی برای مقابله با اسلام و آموزه‌های روشنگر آن، که اساس وجودی آنان را زیر سؤال می‌برد، بهره جستند و

از آنجاکه ریشه فکری جریان شیطانی لاوی و آبخور باورهای مبنایی این آئین، مهم‌تر از خود این باورهاست و پیش از این نیز در کتاب یا مقاله‌ای دیگر چنین پژوهشی صورت نگرفته و اقدام به نگارش این مقاله ضروری می‌نمود.

معرفی اجمالی کلیسای شیطان

همچنان‌که هر دین و آیینی یک منشور و مانیفست مبنایی دارد و تمام آموزه‌های آن دین و مکتب حول آن منشور می‌گردد، آیین شیطان هم منشوری دارد که مبنای آموزه‌ها، باورها و دستورالعمل‌های این جریان است. کتاب‌هایی با عنوان «انجیل» یا «کتاب مقدس شیطانی» - نوشته رهبران جریان‌های شیطانی - نقش منشور اساسی آن را ایفا می‌کند. اولین و مهم‌ترین منشور این جریان انجیل شیطانی آنتوان لاوی است. در شاخه کلیسای شیطان (The Church of Satan)، جانشین امروزی لاوی، پیتر گیلیمور با کتاب *The Satanic Scriptures*؛ در شاخه معبد بیت مایکل آکینو بنیانگذار و گرداننده این معبد و در شاخه سفارت لوسیفر (Embassy of Lucifer) موبد تی سیرک سوسج بنیانگذار و گرداننده این جریان با کتاب *The Demonic Bible* قرار دارند. گرچه بیشتر مطالب نوشته شده در این کتاب‌ها ناظر به آموزه‌های مسیحی است، اما هم جریان انحرافی شیطان در مقابل اصل دین و دین‌داری و معنویت قد علم کرده و هم نویسندگان این انجیل شیطانی، خود به این نکته که آموزه‌هایشان مقابل ادیان آسمانی - و به اصطلاح لاوی، ادیان دست راستی و روحانی - است، در جای جای کتاب‌هایشان، اعتراف دارند.

خود را جانشین آلیستر کرولی و بنیانگذار کلیسای شیطان معرفی می‌کند. در این نوشتار، به بررسی آموزه‌ها و شعارهای شیطانی وی - که به گمان برخی، آموزه‌های جدیدی است - خواهیم پرداخت و با بازکاوی تاریخ و آموزه‌های ادیان سابق که امروز جز پوسته‌ای از آنها باقی نمانده، تلاش در کشف ریشه‌های این باور برای مقابله مبنایی‌تر خواهیم نمود. با مطالعه دقیق زندگی‌نامه بنیانگذار این جریان فکری و شعارها، آموزه‌ها و باورهای او، می‌توان به ریشه‌های این باورها پی برد و با نگاهی باز و چشم‌اندازی بلند به این جریان نگریست تا حرکت آرام و خزنده این جریان، مسئولان و محققان را به اشتباه نیندازد که گمان کنند این موجی گذراست. شاید به جرئت بتوان ادعا کرد نبض جریان تحریف حقیقت در طول تاریخ به دست شیطان و طاغوت بوده است و نگاه درست آن است که این جریان را برآمده از دل جریان‌های سیاسی یهود و فرزندان فکری کابالا و فراماسونری جهانی دانست. به نظر می‌رسد پیشاهنگ جریان جنگ تمدن‌ها، نظم نوین و فتح جهانی که استعمار، خواب آن را می‌بیند همین جریان شیطانی باشد.

آنچه در حرکت‌های سیاسی و اجتماعی به‌ویژه در جریان‌های فکری آخرالزمانی - جدا از آنکه به چه دین و مکتبی ایمان و باور دارند - اهمیت دارد این است که کدام اندیشه و نظام فکری اندیشه نسل نهایی بشر خواهد بود و کدام مکتب، پایان روزگار و جهان را رقم خواهد زد. دو عامل، از اصلی‌ترین لوازم بقای ادیان و مکاتب هستند: یکی، شاخصه رو به رشد جمعیت آماری زادوولد و دیگری، توان و ابزار جذب.

دهه ۸۰ به آمریکا، شهروند آمریکایی محسوب می‌شدند. پس از مهاجرت پدر و مادرش به ایالت کالیفرنیا، تحصیلات دبیرستان خود را در مدرسه «تامالیپس» در شهر «میلوالی» آغاز کرد. در سال سوم دبیرستان ترک تحصیل کرده، خانه را ترک و در سیرک «کلاید بتی» به عنوان پرستار حیوانات مشغول به کار شد. در سال ۱۹۵۰ با دختری به نام کارول لنسینگ ازدواج نمود. بعد از ۱۰ سال زندگی با وی، لایو عاشق دختر دیگری به نام دیان هگارتی گشت و همین امر موجب جدایی او از لنسینگ گردید.

لایو و هگارتی هیچ‌گاه با هم ازدواج رسمی نکردند. هگارتی یکی از اعضای هیئت مؤسس کلیسای شیطان و بیش از دو دهه کشیشه اعظم این کلیسا بود. آخرین همراه لایو، خانم بلانچ بارتون بود که بعد از مرگ لایو، رهبری کلیسای شیطان و ریاست شورای سرّی رهبری این کلیسا را تا امروز برعهده گرفته است.

آنتوان لایو در روز شنبه ۳۰ آوریل ۱۹۶۶ مصادف با جشن «والپورگیناخت» (Walpurgisnacht) - مهم‌ترین فستیوال سالانه جادوگران - درحالی‌که سر خود را مطابق سنت جادوگری تراشیده و ردای مذهبی بر تن کرده بود، تأسیس فرقه سیطنیسم (Satanism) و کلیسای شیطان را اعلام نمود. وی با اعلام اینکه عصر شیطان آغاز شده است، سال ۱۹۶۶ را به عنوان اولین سال عصر شیطان (Anno Satanas) قرار داد. آنتوان لایو در ۲۹ اکتبر ۱۹۹۷ (مصادف با جشن هالووین) بر اثر نوعی بیماری ریوی در بیمارستان «سنت مری» سانفرانسیسکو درگذشت.

برای معرفی و تبیین اهداف جریان شیطانی، بهتر است پای اعترافات رهبران این جریان بنشینیم و مأموریت و هدف ایشان را از زبان خودشان بشنویم. کشیش اعظم کلیسای شیطان، پیتراگیلمور در فصل اول انجیل شیطانی اش تحت عنوان «شیطانیسم: دین وحشت» مکتب شیطانی را تنها دین سازمان‌یافته در تاریخ معرفی کرده، آن را به عنوان سمبل غایی تفاخر و طغیان و برای بسیاری، به عنوان اهریمن قلمداد می‌کند. وی شیطان‌گرایی معاصر را این‌گونه تعریف می‌کند: «دینی نخبه‌سالار، با باور به داروینیسم اجتماعی و در طلب آن است تا دوباره دوره سلطه شایستگان را بر ابلهان برگرداند؛ سلطه قضاوت هوشمندانه بر قضاوت کاهلانه. و یک "نه" سرتاسری است به افسانه مساوی بودن بشر (مکتب مساوات بشر)، که نسل هوشمند بشر را در دوهزار سال گذشته فلج کرده است» (ر.ک: گیلمور، ۲۰۰۷). شناخت شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار شیطانی از آن حیث مهم و الزامی است که باورها و عقاید افراد کلیدی مانند بنیانگذار آن، به نوعی عقاید رسمی جریان شیطان خواهد بود.

زندگی‌نامه لایو

هوارد استنتون لوی (Howard Stanton Levey) معروف به آنتوان لایو در ۱۱ آوریل ۱۹۳۰ در شهر شیکاگو واقع در ایالت ایلینویز آمریکا در یک خانواده یهودی متولد شد. پدر او مایکل جوزف لوی اصالتاً فرانسوی و در یک مشروب‌فروشی مشغول و مادر او گرتروود آگوستا کالترون هم اصالتاً روسی - اوکراینی بود، ولی به خاطر مهاجرت پدرانشان در

کتاب‌های آنتوان لاوی

۴. دفتر یادداشت شیطان (The Devil's Notebook) -

۱۹۹۲: این کتاب شامل ۴۱ مقاله از نوشته‌های آنتوان لاوی پیرامون موضوعات مختلف است.

۵. گفت‌وگوهای شیطان (Satan Speaks) - ۱۹۹۸: این آخرین کتابی بود که آنتوان لاوی چند روز قبل از مرگش توانست آن را تدوین کند. این کتاب شامل ۶۱ مقاله از نوشته‌های پراکنده لاوی است و یک سال پس از مرگش منتشر شد.

در میان سخنان لاوی نیز باوری بنیادین الهیاتی، نوع نگاه به خدا و نیز نوع نگرش به شیطان، از همه باورها مهم‌تر هستند. این باورها گرچه در نگاه اول با هم در تعارض هستند، اما با نگاهی عمیق‌تر خواهیم یافت این سه زاویه نگاه به احتمال زیاد با تعمد انتخاب شده و همین باورها ریشه نگرش شیطنانی را ترسیم کرده و آنچه امروز به عنوان باور لاوی از سوی کلیسای شیطان به هوادارانش القا می‌شود چیزی جز برداشت‌های شخص لاوی از ادیان باستانی مانند یهود و مسیحیت نیست. برای شفاف‌سازی ریشه‌های بنیادین آنچه باورهای لاوی خوانده می‌شود، بجاست به کتاب‌های مقدس دو آیین یهود و مسیحیت نظری بیفکنیم و ریشه‌های انحراف را در باورهای تحریفی این دو آیین بجوییم.

خدا و شیطان در آموزه‌های یهودی - مسیحی

نیک می‌دانیم شیطان‌گرایی در فضای جامعه‌ای سر برآورده که معتقد به آموزه‌های مسیحی‌اند و از آنجا که آموزه‌های مسیحیت جدایی کامل از یهود ندارد، باید ابتدا سراغ ریشه انحراف رفت؛ به ویژه که تفکر لاوی به خدا و شیطان بسیار شبیه سفر سوم پیدایش است.

از لاوی پنج کتاب باقی مانده است. این کتاب‌ها، به نوعی مانیفست و منشور جریان فکری که وی تأسیس کرد - و هم‌اکنون نیز بیشتر استنادات این جریان شوم به همین کتاب‌هاست - به‌شمار می‌روند. کتاب‌های وی به ترتیب تاریخ نوشتار عبارتند از:

۱. انجیل شیطنانی (Satanic Bible) - ۱۹۶۹: این کتاب، مقدس‌ترین کتاب فرقه شیطنانی محسوب می‌شود و بیشتر به جنبه‌های فلسفی این جریان می‌پردازد. محتویات این کتاب شامل چهار بخش است که هر یک از بخش‌ها به نام یکی از شیاطین چهارگانه (Satan, Belial, Leviathan, Lucifer) نام‌گذاری شده است.

۲. نیایش‌های شیطنانی (The Satanic Rituals) - ۱۹۷۲: این کتاب که به صورت تفصیلی انواع آیین‌های این فرقه را در ۹ فصل تشریح کرده است، از نظر درجه اهمیت و کاربرد در میان آموزه‌های این فرقه، بعد از کتاب انجیل شیطنانی در جایگاه دوم قرار دارد؛ زیرا در بسیاری از مراسمی که برگزار می‌گردد، باید قسمتی از متون این کتاب توسط کشیش کلیسای شیطان و حاضران قرائت شود.

۳. جادوی شیطنانی (The Satanic Witch) - ۱۹۷۱: این کتاب در ابتدا با عنوان «ساحره تمام‌عیار» یا «وقتی پاک‌دامنی شکست می‌خورد چه کنیم؟» منتشر شد، ولی بعد از بازنشر آن در سال ۱۹۸۳ نام کتاب به جادوی شیطنانی تغییر کرد. مباحث این کتاب شامل برخی تعلیمات جادوگری است که برخی از آنها را آنتوان لاوی در اوایل دهه ۶۰ به شاگردانش تحت عنوان «هنر سیاه» می‌آموخت.

باور نویسنده بر آن است که نگاه‌های انحرافی یهود به شیطان، بیشترین تأثیر را در شکل‌گیری اندیشه برتری شیطان بر انسان و حتی این برتری نسبت به خدا در میان شیطان‌گرایان داشته است.

باورهای کفرگرایانه در یهود

عقیده بسیاری از عبرانیان باستانی در مورد نیروی شر در سطح عقاید ساده آنیمیزم (جاندارینداری عناصر طبیعی، اعتقاد و ایمان به موجودات روحانی و پرستش جانداران) بود و از آن درجه بالاتر نرفته بودند و برای شیطان توانایی و قدرت مقاومت در برابر یهوه را هیچ‌گاه قایل نبودند؛ ولی این باور در طول تاریخ، تکامل یافت و برای این قوه موزی و تباهاکار القاب گوناگون قرار دادند که نام «شیطان» پیش از همه ذکر شده است. اولین بار که از این موجود ملعون نام رفته، در صحیفه زکریاست که او را همتا و هم‌اورد فرشتگان قرار می‌دهد و اغواکننده و فریب‌دهنده آدمیان می‌داند. نویسندگان کتب عهد عتیق نیز نام شیطان را در کتب و متون تاریخی دیرینه درج کرده و حتی در اسفار پنج‌گانه از وجود او در جنت عدن سخن گفته‌اند.

خدا در آموزه‌های یهود

دین یهود به ظاهر، مانند دین اسلام فقط به یک خدا اعتقاد دارد و آن خدای یهوه است. اما خدایی که تورات به پیروانش معرفی می‌کند، نه تنها بی‌کران و فراتر از فهم و ادراک عقل نیست، بلکه خدایی مادی و دارای جسم و خواص جسمانی است؛ میان بندگانش می‌آید، به ایشان سرکشی می‌کند و مانند سخن گفتن

انسان‌ها با ایشان مکالمه می‌نماید (پیدایش، ۲۲:۱۷)، تا صبح با بندگان کشتی می‌گیرد (پیدایش، ۸:۳۰) و آخر سر هم می‌بازد و بهای باختن را با اعطای نبوت جبران می‌کند (پیدایش، ۳۲:۲۴-۲۹)؛ به دیدارش می‌روند و او را در جلال و جبروت مادی می‌یابند (خروج، ۹:۲۴ و ۱۰). علاوه بر همه اینها، خدای تورات دروغ می‌گوید و از همه بدتر اینکه آدمی را فریب می‌دهد تا از درخت معرفت (!) نخورد و هنگامی که آدم در کمال غفلت خدا (!) موفق به خوردن این میوه ممنوعه می‌شود، خدای تورات به تقاضای این رفتار ایشان را از بهشت بیرون می‌کند و شمشیری آتشبار و برنده بر درخت زندگی جاوید می‌گمارد تا آدمی یکی از خدایان نگردد (پیدایش، ۳:۱۶-۲۴).

شیطان در آموزه‌های یهود

برخلاف خدای سفر پیدایش که دشمن آدمی است و با مکر و حيله می‌خواهد آدمی را از داشتن معرفت منع کند، شیطان تورات موجودی خیرخواه بوده، می‌خواهد توطئه خدای مگار (!) تورات را بر ملا کند. در این داستان، شیطان با لطایف‌الحیلی خود را به باغ عدن می‌رساند و با حوا درباره درخت و میوه ممنوعه صحبت می‌کند. شیطان که اینک در قالب ماری است، رو به او می‌گوید: «هر آینه نخواهید مرد. بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود» (پیدایش، ۳:۴ و ۵). حوا که فریب اغوای شیطان را خورده، این میوه در نظرش خوش‌منظر و دل‌پذیر می‌نماید؛ بعد از تناول، به آدم هم تعارف می‌کند.

مکتب قرار داد، تا آنجا که شکل‌گیری شیطان‌گرایی را باید نوعی لوتریسم مدرن به این مذهب به‌شمار آورد.

خدا در متون دینی مسیحی

متن کتاب‌های مسیحی و آموزه‌های این دین آن قدر مشوش است که نمی‌توان خدای مشخصی از دل کتاب‌هایشان بیرون آورد. در مواردی، خدا همان خدای یهودیان «یهوه» معرفی می‌شود. در انجیل متی فصل چهارم آمده: «... عیسی وی را گفت: و نیز مکتوب است یهوه خدای خود را تجربه مکن» (متی، ۴:۷).

سه بند بعد نیز همین خدا، خدای خلائق معرفی می‌شود (متی، ۴:۱۰). در انجیل لوقا فصل چهارم نیز از خدای یهوه سخن به میان می‌آید (لوقا، ۴:۱۲). سر جمع در بیست و هفت کتاب معتبر مسیحیان که شامل اناجیل اربعه و از اعمال رسولان گرفته تا کتاب مکاشفه را شامل می‌شود، ۲۴۱ مرتبه از خدای «یهوه» سخن به میان می‌آید. در این بندها به‌طور معمول یهوه، خدایی است قادر، عالم و همه امور به دست اوست (رومیان، ۱۲:۱۹). البته خدای انجیل در همه جا یهوه نیست. در کنار خدای آسمان و زمین، در اناجیل مختلف شاهدیم گاه خود حضرت عیسی نیز جنبه ربوبی و خدایی می‌یابد. این نگاه انحرافی اشکال دیگری نیز می‌یابد و در فرازهایی فرزند خدای قادر متعال (!) تلقی می‌شود. با توجه به این تغییرات، نمی‌توان خدای واحد و روند نگاه ثابتی نسبت به خدا در انجیل یافت، اما نظر به وجهه اصلی و کثرت استعمال واژه یهوه در اناجیل و سایر کتب مسیحی، شاید بتوان ادعا کرد رنگ غالب باور

جالب اینجاست که خدایی که در این فرازها به جهان معرفی می‌شود، ساعت‌ها بعد از این داستان هم از ماجرا بی‌خبر است و نمی‌داند در ملک او چه می‌گذرد (پیدایش، ۳:۷-۱)!

با آنکه در این بندها به صراحت نامی از شیطان یا ابلیس نمی‌آید و مار مسبب این کار معرفی می‌شود، اما با دقت در بندهای بعد می‌توان فهمید منظور از مار همان شیطان است؛ در ادامه داستان، خدای بی‌اطلاع در باغ به دنبال ایشان می‌گردد و چون ایشان را نمی‌یابد از ایشان می‌پرسد که کجا هستند و چرا پنهان شده‌اند. وقتی خدا از داستان مطلع می‌شود، از زن می‌پرسد چرا از میوه ممنوعه خوردی؟ وی در پاسخ، علت را اغوای مار معرفی می‌کند (پیدایش، ۳:۸-۱۳). ناگفته پیداست اغوا که همان فریب دادن آگاهانه است، کار موجودی صاحب شعور و شریر است و بس، و چنین موجودی جز بر ابلیس قابل انطباق نیست؛ کاری که روز اول خلقت به آن قسم خورد (ص: ۸۲) و تا عمر دارد بر آن پافشاری خواهد کرد.

ریشه‌های مسیحی

بعد از عروج مسیحا به آسمان (متی، ۴:۷)، جانشین بر حق وی پطرس به حاشیه رانده شد و این آغاز تحریف مسیحیت بود. آیین کلیسایی مسیحیت مسیری را در پیش گرفت که به تحریف و انحراف کنونی منجر شد. نتیجه ظلم چندصد ساله کلیساها و دادگاه‌های تفتیش عقاید، ایجاد موج مخالفت و شکل‌گیری جریان‌های ضد مسیحی گردید. تحریف آموزه‌های آن و القای باورهای خرافی به نام دین، از موارد دیگری است که مخالفانی را در مقابل این

به مفهوم خدا در مسیحیت نیز شبیه یهود و برگرفته از باورهای ایشان به خداست.

شیطان در متون دینی مسیحی

شیطان مسیحی کم از شیطان یهودی ندارد؛ با این تفاوت که در اناجیل موجود، دیگر به آدمی تعارف خوردن از میوه معرفت نمی زند. شاید هم به دلیل اینکه آموزه‌های مسیحی چیزی جدا از یهود نیست جز اینکه بنابر باور مسیحیان، «شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید» (یوحنا، ۱: ۱۷). بنابراین، نیازی به تکرار دوباره داستان آدم و حوا، بهشت، میوه ممنوعه و اغوای شیطان نباشد. شیطان مسیحی ازدهایی است بزرگ (مکاشفه، ۹: ۱۲) که قدمتی دیرینه و قدرت‌هایی عجیب دارد (لوقا، ۱۸: ۱۰)؛ مالک فرشتگانی (متی، ۴: ۲۶؛ دوم قرنتیان، ۷: ۱۲) است که خادم اویند؛ رجم زنی را که دختر پیامبری اولوالعزم همچون ابراهیم علیه السلام است را برای مدت هجده سال می بندد (لوقا، ۱۳: ۱۶)؛ خود را شبیه فرشته وحی می سازد و قدرتش چندان کمتر از قدرت خداوند لایزال نیست (اعمال رسولان، ۱۷: ۲۶ و ۱۸)؛ حلول در کالبد و روح آدمیان دارد و از جمله «در یهودای مسما به اسخریوطی که از جمله آن دوازده [حواری] بود...» (لوقا، ۳: ۲۲).

در بندهای گوناگونی از انجیل، فلسفه وجودی شیطان، غربال کردن انسان‌ها و امتحان گرفتن از بشر ذکر شده، اما دایره این ابتلا و امتحان و میزان قدرت ابلیس بسیار بیش از آن چیزی است که در آموزه‌های اصیل ادیان آسمانی سراغ داریم. شیطان انجیل

آن قدر قدرت و جایگاه دارد که حتی می تواند، بلکه وظیفه دارد پیامبر اولوالعزم خداوند را - که به اعتقاد مسیحیان خدای پسر است - نیز امتحان کند. جالب تر اینجاست که برای این آزمون، حضرت مسیح توسط «روح» که به احتمال فراوان فرشته وحی یا همان «روح القدس» است به بیابان برده می شود تا تسلیم شیطان گردد. مدت چهل روز با گرسنگی و روزه‌داری از خوردن و آشامیدن امتحان می گردد. آن‌گاه ابلیس او را به شهر مقدس می برد و بر کناره کنگره هیکل نگاه می دارد و از او می خواهد اگر راست می گوید که پسر خداست (!) خود را به زیر افکند. بعد از ممانعت مسیح، وی را به کوهی بسیار بلند می برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را به او نشان داده، به وی می گوید: اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو می بخشم (متی، ۴: ۱-۱۱). شیطان در فرازهایی از همین انجیل، دارای تاج و تختی ویژه و سلطنتی فراگیر معرفی می شود (مکاشفه، ۲: ۱۲ و ۱۳) و نیز دارای حکمتی جدا از آنچه از سوی خدا به خلق تفویض می شود (یعقوب، ۳: ۱۵).

آیا جا ندارد چنین شیطان توانمندی جای چنین خدایی را بگیرد؟! شاید خیلی هم بی راه نباشد اگر جامعه سکولار غرب، اساس فلسفه و پایه نظام اجتماعی - سیاسی خود را مرگ چنین خدایی قرار دهد! آیا در این فضا، نباید به کاوشگر بی طرف مسیحی، جدای از القائات شیطان‌گرایان، حق داد با این آموزه‌ها در متون دینی اش، احساس برتری ابلیس بر آدمی و حتی خدا را داشته باشد؟! و از آنجا که شیطان‌گرایی در فضای مسیحیت سر برآورده و بیشترین آموزه‌ها و باورهای آن ناظر به

نوع یقینی (به این خدایان) را رد می‌کند و در توجیه عقیده‌اش می‌گوید: حقیقت به تنهایی کسی را آزاد نکرده؛ این شک است که آزاداندیشی می‌آورد. به عقیده او، زمان آن رسیده است که شیطان انتقامش را از خدایان دست راستی بگیرد، و هنگام نشستن ابلیس در جایگاه حقیقی‌اش و لحظه ترکیدن حباب دروغ رسیده است.

خدای مرده یا خدای زنده!

پیش‌تر اشاره شد که سخنان لاوی دارای تناقضاتی است که در پی می‌آید. در نگرش اول، با آنکه لاوی ادعا می‌کند برخلاف باورهای عمومی که به شیطان‌گرایان تهمت بی‌خدایی و بی‌باوری می‌زنند، شیطان‌پرست هم به خدا اعتقاد دارد (انجیل شیطانی، ص ۲۲)، اما وقتی به تبیین دیدگاه‌های شیطانی‌اش می‌پردازد، پس از توهین به خدای خودساخته مردم (همان) و زیرسؤال بردن آن، وجود هر نوع خدایی را رد می‌کند.

لاوی برای نبود خدا، چنین دلیل می‌آورد:

۱. دعوای خدایان دست راستی و کشاکش تاریخی ادیان روحانی؛ جنگ‌ها و نزاع‌های این ادیان با هم که به ادعای هواداران، از جانب یک خدا یا یک طیف از خدایان بوده و این خدایان که همه خود را حق و خیر می‌دانسته و شیطان را شر و پلید، نشان از این دارد که خدایی نبوده و این بیش از یک ادعای واهی در طول تاریخ نبوده است (لاوی، ص ۲۳).

۲. وجود رنج‌ها، ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها؛ از نظر لاوی، این مسئله دلیل دیگری است که بر نبود خدای مهربان مدعیان و طلب‌کنندگان خدای مهربان دست

آموزه‌های انجیل و کلیساست و درواقع، نوعی اعتراض و عکس‌العمل اجتماعی به باورها و آموزه‌های مسیحی است، شاید هم بتوان به شیطان‌گرایان حق داد، با چنین خدا و شیطانی در مقابل آن خدا به دامن این شیطان پناه ببرند.

بعد از توصیف تحلیلی باور به مفهوم خدا و شیطان در تورات و انجیل که نقش ریشه‌ای و اساسی را در شکل‌گیری باورهای شیطانی داشته است، نوبت تبیین باورهای شیطانی است. سخنان لاوی در انجیل شیطانی‌اش دارای تناقضاتی است که باعث شده تمام باورهای وی به‌طور مستقیم برگرفته از آیین یهود و مسیحیت و یا حتی در تقابل مستقیم با آن نباشد، اما همین نگاه‌های متفاوت نیز ناظر به شیطان راهنما و خدای خشن تورات و نگاه‌های افراطی انجیل به مفهوم خدا و شیطان است.

خدا در انجیل شیطانی لاوی

لاوی در فصل دوم از کتاب *انجیل شیطانی*، فصلی به‌عنوان «کتاب لوسیفر» دارد. در مقدمه این فصل بی‌هیچ دلیلی، تاریخی خودساخته برای مسیحیت بیان می‌کند و به تشریح نکته خودباخته‌ای می‌پردازد و مدعی می‌شود که لوسیفر خدای رومی، درخت بارور و روح آسمان و الهه روشنگری بود، اما با تغییر دین رسمی به مسیحیت، این خدا جای خود را به خدایی که مسیح معرفی می‌کرد داد و در عوض، در جایگاه تاریکی و بدی نشست و ناگهان نماد بدی و شرارت شد. بنا بر باور او، تمام ادیان دست راستی و روحانی و همه کتاب‌های مقدس مدیون شیطانند. سپس برای بهتر جا انداختن اندیشه شیطانی‌اش، هر

راستی‌ها حکایت می‌کند (همان).

لاوی که در موج‌سواری احساسات مردم بسیار چیره‌دست است، در این مرحله برای نفی وجود هرگونه خدایی، این‌گونه بحث را می‌پرورد: «هرکس که شیطان را یک اهریمن می‌پندارد، باید مرگ همه مردان، زنان، بچه‌ها و حیواناتی که مرده‌اند را "خواست خدا" بداند. مطمئناً فردی که به خاطر از دست دادن نابهنگام فرد مورد علاقه‌اش غمگین است، ترجیح می‌دهد عشقش را در کنار خود داشته باشد؛ نه اینکه او را به دست‌های خدا بسپارد! در عوض، کشیشی که قرار است او را تسلی دهد، به او می‌گوید: «این خواست خدا بود عزیزم» یا «او حالا در دست‌های خداست پسر». این عبارات، طرق مناسبی برای چشم‌پوشی بی‌رحمی خداست. اما اگر خدا واقعاً حالت کاملی از نظارت و کنترل است و آن‌گونه که تصور می‌شود رؤوف، ملایم و لطیف است، پس چرا اجازه می‌دهد این اتفاقات بیفتند؟ (همان، ص ۲۲)».

لاوی در ادامه این مبحث، رابطه با خدا را نیز از حربه‌های اربابان کلیسا می‌داند و با انزجار از دعا به پیشگاه خدای هستی، این کار را دست روی دست گذاشتن و نوعی تن دادن به تقدیر معرفی می‌کند. در مقابل این - به اصطلاح - تقدیرگرایی انفعالی، با فعال جلوه دادن فرد شیطان‌گرا، معتقد است: شیطان‌بست می‌پندارد عمل و عکس‌العمل در جهان برای همه هست و انسان نباید خودش را فریب دهد و به گمراهی بیندازد که فکر کند کسی مسئول اینهاست و دلیلی برای آن است. نباید دست روی دست بگذارد، بنشیند و تقدیر را بپذیرد و هیچ حرکتی در

مقابل این تقدیر خودخواسته انجام ندهد (همان، ص ۲۲). خبائث باطنی و روحیه خداستیزی لاوی را که ریشه در باورهای انحرافی تورات نسبت به خدای فریب‌کار و شیطان رهنما و دوست آدمی دارد، در میان این جملات به راحتی می‌توان یافت: «همچنان‌که یک شیطان‌بست، از خدا یاری و مساعدت نمی‌طلبد، برای طلب بخشش به خاطر کارهای اشتباهش نیز دعا نمی‌کند. در دیگر آیین‌ها، زمانی که فرد اشتباهی مرتکب می‌شود، یا از خدا می‌خواهد او را ببخشد، یا برای واسطه‌ای اعتراف می‌کند و از او می‌خواهد که او برایش از خداوند به خاطر گناهانش طلب بخشش کند. اما شیطان‌بست می‌داند طلب بخشش کردن خوب نیست. نیز اعتراف کردن برای یک انسان دیگر مثل خودش، علاوه بر آنکه تأثیر کمتری دارد، باعث پستی و خواری هم می‌شود» (همان، ص ۲۲).

او می‌گوید: وقتی یک شیطان‌بست اشتباهی مرتکب می‌شود، می‌پندارد طبیعی است که اشتباهی رخ دهد. و اگر واقعاً از کاری که انجام داده است شرم‌منده و پشیمان باشد، از آن عبرت می‌گیرد و مراقب است که دیگر تکرارش نکند. اگر شرمندگی و پشیمانی‌اش صادقانه و از ته دل نباشد، می‌داند که آن عمل را بارها و بارها انجام خواهد داد. برخلاف مردم عادی که به گناهانشان اعتراف می‌کنند و این‌گونه می‌توانند وجدانشان را راحت کنند - و آزاد باشند که دوباره گناه قبلی را تکرار کنند. وی با این بیان بعد از مرده‌انگاری خدا، توبه و پشیمانی از نوع کلیسایی را نیز به شدت به باد انتقاد و استهزا می‌گیرد و با عادی جلوه دادن گناه و اشتباه، خطای عمده‌ی

افکار شیطان‌ی اش در جای جای انجیلش گرفته است، در ادامه این مبحث سراغ پر و بال دادن به همین موضوع می‌رود و سعی می‌کند با مطرح کردن شکاف موجود میان نسل گذشته و نسل کنونی، ریشه باور خدا باوران به خالق یکتا را نیز بخشکاند. به باور او، با این همه تناقض در متون مسیحیت، بسیاری از مردم نمی‌توانند عاقلانه مسیحیت را آن‌طور که قبلاً انجام می‌شد و آموزش داده می‌شد، قبول کنند. از نگاه او تعداد بی‌شماری از مردم شروع کرده‌اند به شک در وجود خدا و به تمام آن چیزی که در کلمات مسیحیت وجود دارد. به همین دلیل، مایلند در زمره «مسیحیان خداشناس» درآیند، اما در نظر لاوی، چیزی ضد و نقیض‌تر از عبارت «مسیحیان خداشناس» وجود ندارد! آن‌هم هنگامی که رهبران بلندمرتبه مسیحیت، تفاسیر قدیمی از مفهوم خدا را رد می‌کنند. با این اوصاف، چگونه از پیروانشان انتظار می‌رود که با سنت‌های مذهبی قدیم و باورهای عمیق به خدا، آمیخته باشند؟ (همان)

در آخر این فصل، لاوی که پنداری مادی و محدود از خدای ادیان به تعبیر خودش دست راستی و روحانی دارد، خطاب به آن می‌گوید: با همه بحث‌ها بر سر اینکه خدا مرده یا نمرده، بهتر است اگر زنده است، خود را چکاپ کند و یا خودش را برای مرگ آماده کند.

خود خدایی!

لاوی به مرگ خدا هم راضی نیست. پا را فراتر نهاده و در فصل بعد ادعا می‌کند: تمام ادیان و مکاتب روحانی و معنوی ساخته و پرداخته فکر انسان‌ها، و

خطاکاران را نیز به آسانی توجیه می‌کند. در واقع، وی با این کار گام را فراتر از بحث وجود و عدم وجود خدا می‌گذارد و با عادی کردن حرمت و حریم شکنی نسبت به موضع تقدس، هرگونه جایگاه مقدسی در دین را تخریب می‌کند.

خدای بی‌اثر

در این مرحله، لاوی با گردشی تاکتیکی و فقط برای تخریب جبهه مخالف، با پذیرش اجمالی اصل وجود خدا، تنها خدایی بی‌خاصیت را می‌پذیرد که هیچ کار مفیدی از او بر نمی‌آید و تنها به درد تسکین دل - آن‌هم در مواقع ترس - می‌خورد. در مقابل چنین خدایی نیز حق را به ابلیس می‌دهد. وی در این مرحله سراغ یزیدی‌ها که به ادعای او شاخه‌ای از فرق اسلامی است می‌رود و با استناد به باورهای ایشان، مسیر خود را این‌گونه توجیه می‌کند: از میان ادیان توحیدی هم هستند گروه‌هایی که به جای رضایت خدا، در پی رضایت شیطان‌اند؛ یزیدیان که فرقه‌ای از اهریمن پرستان به شمار می‌آیند، معتقدند: خدا قدرت مطلق و البته بخشنده مطلق هم هست و بر همین اساس، تصور می‌کنند این اهریمن است که به‌عنوان کسی که قواعدش باید بر روی زمین انجام بگیرد، باید پرستش شود (همان، ص ۲۳). این باور در برخی مباحث دیگر او در *انجیل شیطان‌ی* به شکل‌های گوناگون دنبال می‌شود و او در این نوع نگرش، در پی معرفی کردن خدایی بی‌خاصیت و پوچ برای تخریب اصل توحید است.

لاوی که از تناقض‌های فاحش دین مسیحیت نسبت به مفهوم خدا، بیشترین بهره را در جا انداختن

خودساخته‌اش، صفت تام‌الاختیار بودن خدا را مساوی با بی‌عدالتی و دیکتاتوری قلمداد کرده و می‌گوید: «خدا می‌تواند همه کارهایی را که انسان از آن ممنوع شده است، انجام دهد. مثل کشتن مردم، بروز معجزه برای ابراز رضایت‌مندی از اختیاراتش [نشان دادن اختیار و توانایی‌اش]، کنترل بی‌قید و شرط و بدون مسئولیت‌پذیری (همان)». پس برای تخریب اصل تقدس، به تمسخر مصادیق آن، یعنی خدا باوران، قیامت و بهشت می‌پردازد. وی باورمندان ادیان معنویت‌گرا را با عنوان «وایت لایتر» (دارای نور سفید) یاد می‌کند و با حالتی تمسخرآمیز می‌گوید: «اینان که در شوق خدایند، قاعدتاً باید در هنگام مرگ، دروازه‌ای مرواریدکاری شده و شکیل بر روی آنان باز شود» (همان).

او این حالت [خلق خدای خودساخته و پرستش او به عنوان موجودی برتر] را ویژگی دوران کودکی بشر می‌داند و با اعلام آغاز دوران جدید، در نوشتارش تلاش دارد شیطان‌گرا را فردی معرفی کند که به رشد ذهنی گذرا از این دوره کودکی رسیده و این دوره را پشت سر گذاشته است. از نظر لاوی، عصر جدید دوره‌ای جز عصر شیطان نیست. او این عصر را به نام «دوره جدید شیطانی» نام‌گذاری می‌کند و در فصل بعد کتابش، به ارائه دلایلی می‌پردازد که به نظر او نشانگر آغاز این عصر جدید است (همان، ص ۲۵). از جمله دلایلی که لاوی برای اثبات مدعایش می‌آورد فراگیر شدن خشم، غضب، حرص، غرور، تنبلی و شهوت‌رانی است؛ اموری که در ادیان معنوی ادوار گذشته به شدت با آن مقابله و از آنها نهی شده است.

خدایان این ادیان خدایان خودساخته بشری است. وی از چینش هنرمندانه سختی‌های پیش‌روی بشر، ناتوانایی‌ها و ناکامی‌ها در به دست آوردن عالم ماده و توانمندی روح خلاق آدمی در خلق صور ذهنی و تمامیت‌خواهی نفس آدمی، نتیجه می‌گیرد که خدا، آفریده اذهان بشری انسان‌های فرصت‌طلب ادوار گذشته است. او ادعا می‌کند: آنها از این مسائل آگاهی کامل داشتند، خدایانی ساخته و به جامعه بشری ارائه کردند: «همه خدایان مربوط به دنیای ماوراء، ساخته بشراند. او یک سیستم هماهنگ و منظم از خدایان ساخته است... تنها به خاطر اینکه او نفس و ضمیری داشته، و نتوانسته آن را قبول کند، ناگزیر بود به اینکه آن را به وجود خارجی و ماورایی نسبت دهد که "خدا" نامیده شد» (همان، ص ۲۴). طبق این نوع نگرش، وقتی خدا مخلوق اذهان بشر باشد، همان‌طور که مردم به انواع مختلف‌اند، خدای ساخته و پرداخته ذهن ایشان نیز به معنای معمول کلمه، در انواع مختلف قابل مشاهده است. در این حالت، تصویر ذهنی از خدا می‌تواند از نوعی فکر کیهانی تا قادری مطلق که پنهان‌ترین حقایق را می‌داند و همه چیز را در کنترل دارد تغییر کند. وی در این نگرش، تکررگرایی در حوزه اندیشه را به آنجا می‌کشاند که دامنه آن همه صورت‌های ذهنی و اندیشه‌های عرفانی موجود نسبت به خدا را بگیرد و خدا امری فردی و ذهنی قلمداد گردد. تا آنجا که در نظر او حتی در بدنه اعتقادی یک دین، خدا می‌تواند تعابیر مختلفی برای هر کدام از اشخاص پیرو آن دین داشته باشد.

لاوی برای تخریب هرچه تمام‌تر خدای

شیطان در انجیل شیطانی لاوی

لاوی معتقد است: شیطان پرستی قدمتی به درازای تاریخ پیدایش بشر دارد. همه تلاش وی در انجیل شیطانی این است که این نکته را جا بیندازد که شیطان برتر از انسان و حتی خداست و پرستش او امری تازه نیست که او و دوستانش آن را یافته باشند. این نکته می‌تواند دلیلی بر انحراف بشریت از تعالیم پیامبران آسمانی باشد؛ بنابراین، نه در تأیید لاوی است و نه در رد آن. وی با آنکه دلیلی پرپیمانه برای اثبات ادعایش نمی‌آورد، اما می‌کوشد به شکلی هنرمندانه مخاطبش را متقاعد کند تا بافته‌ها و فرضیه‌های او را بپذیرد. شیطانی که او به آن معتقد است، همیشه تاریخ به او ظلم و اجحاف شده است. خدایان دست راستی و انسان‌های روحانی (!) به او تهمت‌ها زده‌اند. او را شریر، بدطینت، ظلمانی و اهل فساد و افساد معرفی کرده‌اند. باین حال، همه‌این خدایان و روحانیان (!) مدیون اویند.

شیطان؛ نماد مسیر دست چپ

شیطانی که لاوی می‌خواهد به همه جهانیان معرفی کند حقیقت کاملاً مشخصی نیست که بتوان با یک جمله آن را معرفی کرد. شاید خود او هم نمی‌داند چه ارمغانی را می‌خواهد برای بشریت بیاورد. یک‌جا او را تنها نمادی می‌داند و بس: نماد شعارهای شیطانی! در این زاویه از نگاه وی به شیطان، ابلیس نماد هشت شعاری است که لاوی وی را نماد یکایک آنها می‌داند. این شعارها که معروف به شعائر شیطانی‌اند عبارتند از:

۱. شیطان نشان‌دهنده زیاده‌روی است، به‌جای

خودداری!

۲. شیطان نشان‌دهنده وجود محض است، به‌جای خیالات و رؤیاهای معنوی!

۳. شیطان نشان‌دهنده عقل طاهر است، به‌جای خودفریبی منافقانه!

۴. شیطان نشان‌دهنده محبت به کسانی است که استحقاق آن را دارند، به‌جای عشق به ناسپاس‌ها!

۵. شیطان نشان‌دهنده انتقام به‌جای تسلیم و تقدیم‌گونه دیگر!

۶. شیطان نشان‌دهنده مسئولیت‌پذیری در برابر مسئولیت‌پذیران، به‌جای نگرانی برای روان‌آشام‌ها!

۷. شیطان نشان‌دهنده این است که انسان فقط به‌عنوان یکی از حیوانات، گاهی اوقات بهتر و اغلب بدتر است و فقط به خاطر «توسعه ذهنی‌اش» بر دیگران فائق آمده!

۸. شیطان نشان‌دهنده هر آن چیزی است که - به اصطلاح - گناه نامیده می‌شود؛ که منجر به لذت و ارضای جسمی، فکری و روانی می‌شوند.

به اقتضای برخی از این شعارها، شیطان نمادی برای کاری نیک خواهد بود و در برخی موارد، نمادی برای خودخواهی، غرور، لذت‌خواهی و مفاهیمی از این دست که به‌صراحت بار منفی ندارند.

شیطان؛ انسان پرغرور

در نگرشی دیگر، شیطانی که لاوی معرفی می‌کند، همان انسان است؛ انسانی پرغرور که رابطه و واسطه میان خود و خدا را برداشته است (همان، ص ۲۴)؛ در این هنگام، شیطانی مغرور را در خویش می‌یابد که به آرامی می‌خزد و تجسم حقیقی لوسيفر را در

پرستش ونوس و افروdit، الهه عشق و شهوت رومیان، مرتبط است و با روابط جنسی که مورد تأیید مسیحیان نیست، درهم تنیده است. وی نیز در تأیید باورهای لاوی تأکید می‌کند: پذیرش مسیحیت به‌عنوان مذهب رسمی روم، و متعاقب آن، تغییر مذهب مشرکان به این آیین جدید، در اینکه نام لوسیفر با نام شیطان پلید، آمیخته و مرتبط گردد، تأثیر بسزایی داشته است.

شیطان؛ خدای سنتی

برترین نگاهی که لاوی به شیطان دارد همان باور به الوهیت اوست؛ او ادعا می‌کند: شیطان همان خدای سنتی رومی بود که در روند تغییر آیین رومی به آیین مسیحیت، مطرود گشت و به‌عنوان مظهر بدی‌ها شناخته شد، درحالی‌که این خدای قدرتمند با ظلم مسیحیان به حاشیه رانده شد؛ خدایی خیالی که ساخته و پرداخته روحانیان مسیحی بود و به‌عنوان خدای خالق و قدرت مطلق که فرزندش را برای بخشش گناه ذاتی بشر فدا کرد در اذهان مردم به جای او نشست. آن‌گونه که در این نگرش، لاوی القا می‌کند خدایی نبوده و نیست؛ اما شیطان همان خدای باستانی بوده و هست و در عصر معاصر زمان آن فرا رسیده دوباره به تخت سلطنت خویش تکیه زند (همان، ص ۲۱۹). سوسج در کتاب شیطانی خود این نگاه لاوی را بسط داده و گام را از خدا بودن تنها شیطان، فراتر نهاده و مدعی است در عصر لوسیفر، انسان نیز خدا شده است. و حال باید جایگاه خود را به‌عنوان خدا بر روی زمین بپذیرد (سوسج، ۲۰۰۵، ص ۳۶). جریان شیطانی امروز تمام قوایش را جمع کرده و

درون او به تصویر می‌کشد. به باور او، در این هنگام آدمی دیگر نه دو قطبی است و نه می‌تواند باشد. این انسان نمی‌تواند هم پر از هوای نفس باشد و هم معنوی؛ تنها کششی زمینی و جاذبه‌ای شیطانی از درون حس می‌کند. در این هنگام، او بزرگ‌ترین تجسم لوسیفر است و یا به عبارت بهتر، چنین آدمی خود شیطان است. شاید بتوان گفت: این شیطانی که لاوی توصیف می‌کند، ریشه در آموزه‌های مسیحیت دارد؛ هم به خاطر باور به حلول شیطان در آدمی و هم به خاطر شیطان قدرتمند مسیحیت که توانمندی‌های خارق‌العاده‌ای دارد که در مبحث «شیطان مسیحی» گذشت.

شیطان راهنما

شیطان دیگری که لاوی معرفی می‌کند، همان شیطان تورات تحریف‌شده است، شیطان راهنمای آدمی به سوی یافتن درخت معرفت (پیدایش، ۳: ۱-۷). همان زاینده روشنایی و حامل نور (همان، ص ۲۱)؛ همانی که روح آسمان و تجسم روشن فکری است (همان). این مبحث را تی سیرک سوسج در مقدمه ویرایش دوم کتاب *The Demonic Bible* تحت عنوان (لوسیفر: زاینده روشنایی) بسط داده است. او معتقد است: نام لوسیفر از دو کلمه «lux» به معنای «نور» و «fer» به معنای «زایش» و «حمل کردن» برگرفته شده است. در نتیجه، معنای تحت‌اللفظی لوسیفر «زاینده نور» یا «حامل نور» خواهد بود. و این نام از طرف رومیان به ستاره ونوس داده شد و برای زمانی اطلاق می‌شد که این ستاره ساعاتی قبل از طلوع خورشید در آسمان پدیدار می‌گشت. از نگاه او، آیین لوسیفر با ستایش و

بر نوآوری و تزئین، عدم شفافیت و گاه پنهان شدن پشت برخی شعارهای به ظاهر حق است. همین امر هم باعث اغوای انسان‌ها می‌شود؛ همان کاری که فرزندان لاوی در دنیای امروز انجام می‌دهند. توجه داشته باشیم اندیشه‌های تئوریزه شده شیطان‌گرایان مباحث تازه و روبنایی و موجی گذرا نیست. این جریان که ثمره صدها و هزارها سال تحریف مسیر حق است، ابزاری دورانداختنی نیست که باطل‌پیشگان بخواهند به راحتی آن را کنار بگذارند. برای مقابله با این جریان، باید مبانی اندیشه و زیربنای فکری آنان را به چالش کشید.

نتیجه‌گیری

با یک جمع‌بندی به صورت مختصر می‌توان ادعا کرد تمامی تناقضات و تضادهای موجود در انجیل شیاطانی و حتی تمامی اندیشه لاوی درباره مفاهیم علوی، برگرفته از آموزه‌های پرتحریف ادیان سابق بوده و به نوعی مفاهیم تحریف یافته نسبت به خدا و شیطان در اندیشه‌های لاوی دوباره تحول و تحریفی مجدد یافته و در انجیل شیاطانی وی ظهور و تجلی یافته است. در این صورت، آنچه ضرورت دارد و البته از ما ساخته است، روشنگری و دانش‌افزایی عمیق و آنگاه نشان دادن ریشه‌های انحراف و تبیین مبانی باطل است؛ همان شیوه‌ای که قرآن در تمام روشنگری‌هایش در رویارویی با باطل انجام می‌دهد. تبیین ریشه‌ها و مبناها، ماهیت باطل را آشکارتر و جدایی او را از حقیقت بی‌پرده‌تر به معرض نمایش می‌گذارد. امید است که از اهالی اندیشه و دعوت‌کنندگان به راه حق و حقیقت باشیم.

تلاشی روزافزون برای تغییر ذائقه نسل کنونی و ساختن جامعه و آیینی متناسب با آموزه‌های شیاطانی دارد. اینها از الگوهای موفق جذب جوانان به شدت استقبال می‌کنند و با بازخوردی که در طول سال‌های متمادی گرفته‌اند، می‌دانند جوان در پی مطرح شدن است و دوست دارد دیده شود؛ برای مطرح و محبوب شدن، حاضر است دست به خیلی کارها بزند. هیجان‌طلب، ساختارشکن، عجول، حس‌گرا، کم‌بینش و کم‌صبر و بی‌طاقت است. می‌دانند بهترین ابزار جذب جوانان موسیقی، جلسات مختلط پراز هیجان و... است. اما جذب تنها کافی نیست و نیاز به عوامل نگه‌دارنده و مبانی اندیشه، روش تعقل و باورهای برای ایمان و عقیده دارد.

رهبران شیاطانی واقفند آنچه یک موضوع را از یک موج کوچک کوتاه‌مدت، به جریانی بزرگ و ماندگار تبدیل می‌کند، بسیج هیجان‌انات دوره جوانی، وعده آزادی و قدرت و تشکیل باورهای همسو میان نیروها و مریدان تشکیلاتی است. در این میان، آنچه اهمیت دوچندانی دارد نظام اندیشه‌ای قابل دفاع است. این نکته آن قدر اهمیت دارد که لاوی بعد از تبدیل خانه‌اش به کلیسای شیطان، فعالیت چندانی در عرصه ارائه برنامه‌های شیاطانی ندارد و بیشترین وقتش را صرف تکمیل و تنظیم اندیشه‌های شیاطانی می‌کند و به فاصله کوتاهی پس از اعلام وجود کلیسای شیطان، انجیل شیاطانی را که زیربنای باورهای یک شیطان‌گراست ارائه می‌کند. تردیدی نیست که پشتوانه مالی و فکری این جریان مخوف، از قبل مجامع یهودی و سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی جهانی است. زیرکی جریان شیاطانی امروز در امر تبلیغ، علاوه

منابع

LaVey, Anton Szandor, *The Satanic Bible*.

Susej, Tsirk (2005), *The Demonic Bible: Embassy of Lucifer*.

Gilmore, Peter H. (2007), *The Satanic Scriptures*, Scapegoat Publishing.

سایر منابع

باورکر، جان ۱۳۸۲، مفهوم خدا: ره‌یافت‌های جامعه‌شناسانه، انسان‌شناسانه و روان‌شناسانه به سوی منشأ مفهوم خدا، ترجمهٔ عذرا لوعلیان لنگرودی، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

توفیقی، حسین ۱۳۷۴، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران، سمت.

دبلیو میر، ماروین ۱۳۸۵، تعلیمات محرمانه عیسی (ع) چهار انجیل عرفانی، ترجمهٔ فرشته جنیدی، اصفهان، غزل.

سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم ۱۳۸۷، سیری در ادیان زنده جهان (غیر از اسلام)، چ دوم، قم، آیت عشق.

شریفی دوست، حمزه ۱۳۹۰، نسیم‌نگاهی به خودخدایی شیطان‌گرایان، قم، عصر آگاهی.

عرب، حسین، ۱۳۸۹، «کلیسایی برای شیطان»، مطالعات معنوی، ش ۱.

مظاهری سیف، حمیدرضا ۱۳۹۰، نقد و بررسی شیطان پرستی، قم، عصر آگاهی.

ناس، جان بایر ۱۳۸۱، تاریخ جامع ادیان، ترجمهٔ علی اصغر حکمت، تهران، علمی و فرهنگی.

هینلز، جان آر. ۱۳۸۶، فرهنگ ادیان جهان، ترجمهٔ گروه مترجمان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.